دو حبه است معرب طسوج بالفتح معرب طیهو مع الحاء طیهوج بالفتح معرب طیهو جمع طیاسیج
وتشدید حا کوفتن چیزی را وبپا سنبیدن بپای مالیدن طحطاح بالفتح شکستن وپریشان
کردن وهمچنین طحطحه طوح بالفتح انداختن ودور کردن وبالکسر انداخته شده وهمچنین
طرح وبفتحتین جای دور طروح بالفتح کمانی که سخت بلند کرده کشیده شود برای انداختن
خاتن تیر ونحالی که شاخهای دراز داشته باشد طراح بالضم دور طرماح بکسرتین
وتشدید میم عالی نسب ومشهور وبلند وممتاز در کارها ونام پسر عدی بن حاتم که نامهٔ
حضرت علی بن ابیطالب بلش معاویه برد ومناظره او بمعاویه مشهور است ونام
پسر جهم که شاعر بوده طفح بالفتح وطفوح بالضم لبالب وپر شدن ظرف طافح
مست گذار او پر شده از شراب طلح بالفتح درختیست بزرگ خاردار در ریگستان طلحه یکی
وشکوفه خرما ودرخت خرما ودرخت کیله وخالی شکم از طعام وبالکسر ستور مانده شده
وبفتحتین درد شکم ستور از خوردن درخت طلحه والقمه وموضعیست طلاح بالفتح بنای
وفا وضد صلاح وبالکسر درختان بزرگ طالح بدکار خلاف صالح طموح بالضم
بلند شدن طامح بلند طماح بالکسر جماع وسرکشی کردن وبالفتح وتشدید میم نشره وحرص
ونام مردیست طوح بالفتح هلاک شدن یا مشرف بر هلاک شدن وسرگردان وحیران
شدن ودر زمین افتادن ورفتن طوائح حوادث ووقایع که هلاک کننده باشند
مع الخاء طبخ بالفتح پختن طبیخ شراب نیم جوشیده وچیزی جوشانده شده وپخ
وحنت پخته وبالکسر وتشدید باخربزه مرادف بطیخ طابخ تب گرم سخت طباخ بالفتح
والضم قوه وفربهی واستواری وبالفتح وتشدید با پزنده طخ بالفتح وتشدید خا انداختن
ودور کردن وجماع کردن طلخ بالفتح پلشه وسیاه کردن والودن به پلیدی وضایع کردن
نوشته طمخ تکبر کردن طنخ بالفتح دل گرفتن از چیزی وخورش وناگوار شدن
طوخ بالفتح تهمت کردن بچیزی بد از گفتار وکردار وبالضم نام جهار ده موضع است از مصر

طلخ

کنذار

ص

طلخ بالفتح آلوده کردن کسی را بچیزی بد وآلوده شدن وتکبر کردن وفرو رفتن
در باطل وبالکسر حکایت کننده مع الدال طرد بالفتح وبفتحتین راندن ودور کردن
وجمع کردن شتران از اطراف ونواحی وبفتحتین شکار کردن وبالفتح دیگر را آبی که در جا
جاربایان غوطه خورند وفرو نشستند طرید رانده شده وشاخ خرما که شده وبی برگ مانده
وروز دراز طراد بالکسر یکدیگر حمله آوردن ونیزه است کوتاه وبالفتح وتشدید را
کشتی کوچک تیز رو وجای فراخ وروی چیزی هموار کنده وبالضم وتشدید را موضعیست
طود بالفتح کوه یا کوه بزرگ وتوده بلند از ریگ ونام کوهیست مشرف بعرفه وشهریست
بصعید مصر مع الذال طبرزد نوعیست از شکر معرب تبرزد وتبرزد از آن گویند که
از غایت سختی گویا بنواحی واطراف او را بتبر تراشیده اند طنبذ بالفتح دهیست بمصر
مع الراء طبر بالفتح بر جستن وپنهان شدن وبالکسر یک رکن خانه طباشیر
داروییست سفید مفرح دل که در میان نی میان خالی که آنرا بهندی بانس گویند می باشد
یا آنکه آن دارو خاکستر بیخ آن نی است طثرا بالفتح گروهی از قبیله از دو بسته شدن
شیر طحر بالفتح بیرون انداختن چشم وچشمه خاشاک را از خود طحور بالفتح چشم وچشمه
بیرون انداز زننده خاشاک را وستاننده وکمان تیر دور انداز زننده طرور بالضم دمیدن
گیاه وسبلت کودک وتیز کردن کارد طرّ بالفتح وتشدید را تیز کردن وبریدن
وشکافتن وبگل اندودن حوض را وسخت راندن شتر وگرد آوردن شتر وگرد آوردن
ستور بوقت راندن از دو جانب وافتادن دست بزخم شمشیر وبر غلانیدن وربودن
وطپانچه زدن وافتادن وبالضم همه وجمیع طرار بالفتح وتشدید را کیسه بر طریر مرد
خوش منظر وخوب صورت وسنان وجز آن که تیز باشد طرطور بالضم چیز دراز باریک
ونوعی از کلاه بران هیات وبزکوهی ناتوان طحر بالفتح نکاح کردن وجبر کردن قاضی
کسی را بر حکم طثر بالفتح دفع کردن وبالضم وفتح غین مرغیست طفر بالفتح وطفور بالضم بلند

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)